



نشریه علمی علم و تمدن در اسلام
سال هفتم / شماره بیست و هفتم / بهار ۱۴۰۵

doi: 10.22034/icrs.2025.536404.1368

نسبت‌سنجی علم در تمدن اسلامی و علم در اسلام؛ واکاوی انتقادی ادعای وحدت ارگانیک در اندیشه سنت‌گرایی

سید رضا موسوی^۱

چکیده

نسبت اسلام با علم، از جمله مباحث راهبردی در بنیان‌گذاری تمدن نوین اسلامی است. یکی از روش‌های بررسی این رابطه، «الگوی عنصری» است که در آن، دو دیدگاه اصلی «تک عنصری» و «دوعنصری» مطرح می‌شود. سنت‌گرایان با اتخاذ دیدگاه تک عنصری، معتقدند علم تحقق یافته در تمدن اسلامی و علم در اسلام، دو مقوله جدا نیستند، بلکه دارای وحدت ارگانیک هستند. مسأله اصلی تحقیق، ارزیابی میزان کارآمدی این الگو در نشان دادن همگرایی علوم تمدن اسلامی با مفهوم علم در اسلام است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد انتقادی، به تبیین این الگو پرداخته و نشان می‌دهد که ادعای وحدت ارگانیک در این دیدگاه بیشتر به یک وحدت ترکیبی و مصنوعی شباهت دارد. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که الگوی تک عنصری با وجود مزایایی مانند تأکید بر نقش معنویت در علم و ارائه نگاهی یکپارچه، از شواهد تاریخی کافی برای اثربخشی خود برخوردار نیست و در تبیین رابطه علوم تجربی با متون اسلامی با چالش‌هایی مواجه است. همچنین، این الگو قادر به توضیح نوسانات تاریخی تأثیر اسلام بر علوم در دوره‌های مختلف تمدن اسلامی نیست. در نهایت، پژوهش حاضر با اشاره به ظرفیت‌های قرآن در حوزه علوم طبیعی و انسانی، وحدت نسبی را به عنوان دیدگاه پیشنهادی طرح می‌کند.

واژه‌های کلیدی: الگوی تک عنصری، سنت‌گرایان، اسلام و علم، تمدن اسلامی، وحدت نسبی.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز، اهواز، ایران.

mousavi-r@ajums.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۰۵ نوع مقاله: پژوهشی (۱۰-۳۲)

Measuring the Relationship Between Science in Islamic Civilization and Science in Islam: A Critical Analysis of the Claim of Organic Unity in Traditionalist Thought

Seyed Reza Mousavi¹

Abstract

The relationship between Islam and science is a strategic issue in the foundation of a new Islamic civilization. One method for examining this relationship is the "Elemental Model," which presents two main perspectives: the "Single-Element" view and the "Dual-Element" view. Proponents of Traditionalism, adopting the Single-Element view, argue that the science realized within Islamic civilization and the concept of science in Islam are not two separate categories but rather share an organic unity. The primary research question of this study is to evaluate the efficacy of this model in demonstrating the convergence between the sciences of Islamic civilization and the concept of science in Islam. Using a descriptive-analytical method and a critical approach, this article elucidates this model and demonstrates that the claim of organic unity within this perspective more closely resembles a synthetic and artificial unity.

The research findings indicate that despite its advantages—such as emphasizing the role of spirituality in science and presenting a holistic worldview—the Single-Element model lacks sufficient historical evidence for its effectiveness and faces challenges in explaining the relationship between empirical sciences and Islamic texts. Furthermore, this model fails to account for the historical fluctuations of Islam's influence on the sciences across different periods of Islamic civilization. Finally, by pointing to the Qur'an's potential in the realms of natural and human sciences, the present research proposes unity as a suggested alternative perspective.

Keywords: Single-element model, traditionalists, Islam and science, Islamic civilization, relative unity.

1. Assistant Professor Department of Islamic Studies, Faculty of Medicine, Ahvaz Jundishapur University of Medical Sciences, Ahvaz, Iran. mousavi-r@ajums.ac.ir

مقدمه

مسئله نسبت‌سنجی میان علوم تمدن اسلامی و آنچه در متون اسلامی به عنوان «علم» طرح شده، و نیز سنجش میزان همگرایی یا واگرایی این دو، از جمله پرسش‌های راهبردی محسوب می‌شود. پاسخ به این پرسش، افزون بر آنکه منجر به وضعیت‌شناسی تطبیقی علوم تمدن اسلامی خواهد شد، نقش بنیادینی در تدوین چهارچوبی نظری و عملی برای سیاست‌گذاری علم دارد. این پژوهش می‌کوشد تا الگوهای مواجهه با این مسئله را با محوریت آرای سنت‌گرایان مورد بررسی قرار دهد. بی‌تردید این دیدگاه مبتنی بر مبانی معرفت‌شناسی خاصی است، زیرا علوم جهان‌شناختی در دیدگاه سنت‌گرایان، اصالتاً در دفتر تکوین الهی، نماد و نشان‌های از حقیقه الحقائق است. در دیدگاه سنت‌گرایی، علوم وحدت داشته و به نوعی شاخه‌ای از درخت توحید تلقی می‌گردند. این یگانگی و عینیت برخاسته از نگاه قدسی به جهان و علوم جهان‌شناختی است که سنت‌گرایان را ممتاز از سایر دیدگاه‌ها قرار می‌دهد. در این مقاله، صرف‌نظر از نقد مبانی سنت‌گرایی، تنها دیدگاه «وحدت ارگانیک علوم در تمدن اسلامی و علم در اسلام» که از آن با عنوان «الگوی تک‌عنصری» یاد میشود را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

پرسش اصلی این است که این الگو، تا چه میزان توانایی انعکاس همگرایی علوم تمدن اسلامی و مقوله علم اسلامی را دارد؟ و احیاناً اگر این الگو در ارائه نسبت‌سنجی اسلام و علم، توفیق نداشته باشد آیا ممکن است الگوی جایگزین پیشنهاد نمود؟ بر این اساس، نوشتار حاضر می‌کوشد، کارآمدی الگوی تک‌عنصری سنت‌گرایان در مواجهه نسبت‌سنجی علوم تمدن اسلامی و علم طرح شده در متون اسلامی را در بوته نقد و ارزیابی قرار دهد. آنچه در این مقاله مورد نظر است، شناخت الگوی تک‌عنصری سنت‌گرایان بر اساس رابطه و نسبتی است که علم تحقق یافته در تمدن اسلامی با اسلام داشته است؛ یعنی نسبت‌سنجی رابطه میان مقام اثبات علم (مقام تحقق و مقام تاریخی) در تمدن اسلامی و مقام ثبوت (مقام منطق و مقام بایسته) یعنی علم در اسلام.

چهارچوب نظری

مطالعات اسلام و علم، ساحت‌های متنوعی را تجربه نموده است، مهم‌ترین آنها مطالعات فلسفی، مطالعات سیاسی، مطالعات جامعه‌شناسی و مطالعات تاریخی است. در این پژوهش، مطالعات تاریخی-فلسفی، مطمح نظر خواهد بود، که می‌توان با الگوها و چهارچوب‌های نظری متفاوتی، مناسبات اسلام و علم را در این حوزه واکاوی نمود. از جمله الگوها، الگوی علم‌شناسی پارادایمی (کل نگر)، الگوی علم‌شناسی مؤلفه‌ای (خرد و جزینگر، مثل مطالعه مبانی، مفاهیم، گزاره‌ها، مسأله‌ها و نظریه‌ها) و الگوی علم‌شناسی عنصری که براساس آن، میتوان رویکردهای مختلف علم‌شناسی در تمدن اسلامی را تحلیل نمود.

الگوی علم‌شناسی عنصری در تمدن اسلامی که در این نوشتار، محل بحث و نظر است، به در دو حالت ذیل ایجاد می‌شود:

-الگوی علم‌شناسی یک عنصری در تمدن اسلامی (یک عنصری بودن علم و دین در تحلیل علم در تمدن اسلامی)

-الگوی علم‌شناسی دو عنصری در تمدن اسلامی (دو عنصری بودن علم و دین در تحلیل علم در تمدن اسلامی)

فرایند کلی این پژوهش، شامل سه بخش اساسی کشف، مقایسه و بررسی انتقادی است؛ در مرحله کشف به دنبال استنباط دیدگاه و در مرحله مقایسه، به تطبیق و اشتراک‌سنجی دیدگاه مورد نظر پرداخته و در نهایت بر اساس روش انتقادی، دیدگاه معیار را طرح خواهیم نمود.

پیشینه پژوهش

در موضوع نسبت‌سنجی علوم تمدن اسلامی و علم در اسلام بر اساس مطالعه الگو محور، اثر مستقلی منتشر نشده است، اما مطالعات علم‌شناسی که در نسبت‌سنجی رابطه اسلام و علم، دارای تشابه‌سنجی با پژوهش حاضر هستند از این قرارند: لیف استبرگ در کتاب «اسلامی‌سازی دانش» (۱۳۹۹)، با نگرشی تحلیلی و تجویزی، چهار دیدگاه اصلی در موضوع رابطه اسلام و علم را

بررسی نموده است. سید حمیدرضا حسنی و همکاران در کتاب «علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات» (۱۳۹۷) که به مهم‌ترین دیدگاه‌های رابطه اسلام و علم در ایران پرداخته است. محمدتقی ایمان و احمد کلاته ساداتی در کتاب «روش‌شناسی علوم اسلامی نزد اندیشمندان مسلمان» (۱۳۹۹) دیدگاه‌های اسلامی سازی دانش را به لحاظ روش‌شناسی مطالعه نموده‌اند و درصدد ارائه مدلی نو در دانش اسلامی اند. سید حسین نصر در کتاب «علم و تمدن در اسلام» (۱۳۸۴) که با نگرشی هستی‌شناسانه و عرفانی به علوم تمدن اسلامی پرداخته است. مظفر اقبال در کتاب «شکل‌گیری علم اسلامی» (۱۳۹۶) و همچنین، در کتاب «اسلام و علم» (۱۳۹۱) به دنبال تبیین سنت علمی اسلام و تبیین رابطه وحدت میان اسلام و علم است. همچنین، عثمان بکار در کتاب «فلسفه و تاریخ علوم اسلامی» (۱۳۸۶) به رابطه علم و اسلام پرداخته است. امیر محمد گمینی و فاطمه کیقبادی در مقاله «آیا علوم طبیعی در تمدن اسلامی برگرفته از اسلام بود؟ نقد و بررسی کتاب شکل‌گیری علم اسلامی» (۱۳۹۶) با رویکردی انتقادی به تبیین دیدگاه ارتباط حداکثری اسلام و علم در تمدن اسلامی، پرداخته‌اند.

بخشی از پژوهش‌های فوق‌الذکر به بیان دیدگاه‌ها در نسبت سنجی اسلام و علم، روش‌شناسی متفکران جهان اسلامی در اسلامی سازی دانش، تبیین سنت علمی اسلام و تأثیرگذاری متون اسلامی بر شکل‌گیری علوم در تمدن اسلامی، بسنده نموده‌اند، اما در آثار مذکور به تبیین دیدگاه‌های نسبت سنجی علوم تمدن اسلامی و علم در اسلامی براساس مطالعه الگومحور، التفات چندانی صورت نگرفته است. از این رو نوشته پیشرو به نوبه خود، پیشگام و نوآورانه است.

۱. مفاهیم تحقیق

از آنجا که در این تحقیق به دنبال ارزیابی و نقد الگوی تک‌عنصری سنت‌گرایان هستیم، ضروری می‌نماید. مراد نوشتار از مفاهیمی همچون الگوی تک‌عنصری، سنت‌گرایی، تقلیل‌گرایی و مفهوم علم و مقصود از آن را به طور مختصر توضیح دهیم:

الف. تعریف الگو و انواع الگوهای علم‌شناسی

الگو در لغت به معنای «روبر، مُدِل، سرمشق، مقتدی. اسوه، قدوه، مثال، نمونه» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۲۴۸) و یا «شکل چیزی که از کاغذ یا مقوا بریده باشند، مثل الگوی لباس که خیاط از روی آن پارچه را می‌برد». (عمید، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۲۴) الگو در زبان انگلیسی مترادف 'pattern' به معنای نمونه، مدل، اسوه، سرمشق یا (روش منظمی که در آن چیزی اتفاق می‌افتد، توسعه می‌یابد یا انجام می‌شود) آمده است. اصطلاح الگو در علوم انسانی عاریه‌ای است، هرچند در علوم اجتماعی، کاربرد فراوانی دارد، ولی اصل این مفهوم در علوم ریاضی، پیدایش یافته است. دانشمندان علوم اجتماعی، الگو را نمایش نظری و ساده شده از جهان واقعی می‌دانند. (سوربن و تانکار، ۱۳۸۶: ۶۵) «الگو همچنین، به مجموعه‌ای مادی، ریاضی یا منطقی اطلاق می‌شود که ساحت‌های اساسی یک واقعیت را می‌سازد و در سطح خود، قادر به تبیین آن و ارائه کارکردهایش است.» (فرزندی و ترکاشوند، ۱۳۹۹: ۲۵) در برخی مواقع، شاید بتوان گفت الگو، کوچک شده و ماکت یکشی و یا پدیده بزرگ است به گونه‌ای که ویژگی‌های همانشی بزرگ را در ابعاد کوچک‌تر نشان می‌دهد. در این صورت، هنگامی که قصد داریم یک مجموعه گسترده با اجزائی متفاوت را به مخاطب خود عرضه کنیم، می‌توانیم از الگو بهره ببریم.

نگارنده معتقد است که توسل به الگو در بسیاری از علوم انسانی، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است؛ به طور نمونه در موضوع این پژوهش که به تبیین الگوی رابطه اسلام و علم می‌پردازیم، برخی مطالب در آثار متفکران اسلامی، غامض، دوگانه یا چندگانه، نامنظم و فزّار است به گونه‌ای که ذهن انسان عادی، توان درک کلیت دیدگاه موردنظر را ندارد. از این رو، ناگزیر از ارائه مفاهیم در قالب الگویی ساده خواهیم بود. بنابراین یکی از رویکردهای علم‌شناسی، رویکرد الگومحوری است که مسائل مختلف برون علمی براساس الگوهای تعریف شده تحلیل و مورد بازشناسی قرار می‌گیرد. این دست مطالعات، معرفت درجه دوم تلقی می‌گردد. (مفتخری، ۱۳۹۰: ۱۱) و از جمله الگوهایی که می‌تواند به مطالعه نسبت‌سنجی رابطه علوم تمدن اسلامی و علم در اسلام بپردازند، الگوی عنصری است.

1. The regular way in which something happens, develops, or is done, Longman Dictionary.

ب. سنت گرایی

سید حسین نصر و دو همکار وی (عثمان بکار و مظفر اقبال) دارای توافق و همپوشانی حداکثری در آراء و دیدگاه‌ها هستند؛ در واقع، بکار و اقبال با حفظ مواضع خود، مبلغین و مروجین آراء نصر و به تعبیری سنت‌گرایی‌اند. در این پژوهش، آثار نامبردگان در دستور کار است و با عنوان سنت‌گرایان یا توسعه‌گرایان از آنها یاد می‌شود. البته اساتید نصر که بیش‌ترین سهم در شکل‌گیری شخصیت علمی وی را ایفا نمودند به عنوان چهره‌های برجسته و درجه اول سنت‌گرایی در دوران معاصرند. نصر درباره آنها می‌گوید:

در هر موردی نوشته‌های گنون، کوماراسوامی و شوان به عنوان بزرگترین سنت‌گرایان، تأثیر شگرفی بر من داشتند و من، مشتاقانه و عمیق آثار آنها را مطالعه کردم. من از آنها سپاسگزار بودم که در سال‌های ابتدایی من درام. آی. تی، بحران فکری من با کشف دکتترین سنت‌گرایی، رو به آرامش نهاد. من یک جهان‌بینی در مورد اطمینان کامل به دست آوردم. (نصر، ۲۰۱۰: ۴۳) Nasr, 2010: 43

دغدغه اصلی سنت‌گرایان، احیای علوم سنتی و نقد علوم مبتنی بر اصالت تجربه است. پرنویسی و نگارش غیرمنضبط، دو ویژگی فراگیر این طیف است که دریافت الگوی فکری آنها را با مشکل مواجه می‌سازد. از طرفی، همین دو ویژگی ضرورت دستیابی به الگو مطالعاتی سنت‌گرایان را ایجاب می‌کند. تمرکز مطالعاتی این طیف بر علم، تمدن اسلامی و اسلام است. آنها توانسته‌اند ملیت‌های مختلف را با خود همراه کنند و جریان معاصر مهمی در مطالعات علم در اسلام و تمدن اسلامی سامان دهند، بنابراین، دستیابی به چهارچوب منسجم فکری نصر و شاگردانش در قالب الگویی روشن و شفاف، اهمیت می‌یابد.

ج. تقلیل گرایی

دیدگاه تقلیل‌گرای بر اساس چشم انداز و جهان بینی خاص خود نضج یافته است که بی تردید بازخوانی مبانی علم شناسی این دیدگاه در این مجال نمی‌گنجد، اما برخی از این مبانی همچون خنثی بودن ماهیت علم، تمایز میان مقام کشف و داوری (بستان، ۱۳۹۱، ج ۱: ۶۱) و همچنین، عدم قابلیت

انقلاب علمی در تمدن اسلامی (گمینی و کیقبادی، ۱۳۹۶: ۱۶-۱۵) را می‌توان اشاره نمود. دیدگاه تقلیل‌گرایی قائل به تباین و فاصله علوم از دین است و نهایتاً تاثیری که برای دین اسلام در شکل‌گیری جریان علوم می‌شناسد، تشویق و انگیزه بخشی است. (گمینی و کیقبادی، ۱۳۹۶: ۱۶-۱۵)

د. مفهوم و مقصود از علم

درباره علم، برداشت‌های گوناگونی وجود دارد؛ برخی بر این باورند: «علم، نظامی است که بر اساس واقعیت (یعنی آنچه قابل مشاهده، لمس و یا شنیدن) می‌باشد و از اصولی‌ترین خصوصیات آن قدرت تبیین است.» (چالمرز، ۱۳۹۰: ۳-۲) در این صورت، «علم» منحصر در امور حسی و دانش تجربی است و این نوع تلقی از علم، مربوط به دوره جدید در غرب است، یا اینکه برخی گفته‌اند: «علم، مجموعه گزاره‌های نظام مند و روشمند درباره خدا یا انسان یا طبیعت است؛ اعم از اینکه با روش تجربی، عقلی، نقلی، شهودی و یا روشهای ترکیبی به دست آیند.» (خسروپناه، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲) که بر اساس این تعریف، «علم» اعم از علم تجربی است. در این جستار، مقصود ما از علم کدام است؟ از بحث‌های یکصد ساله اخیر در موضوع اسلام و علم هرچند مباحث متفاوت و جنبه‌های گوناگونی از معنای علم را درنور دیده است، ولی آنچه معمولاً از موضوع اسلام و علم تبادر می‌شود، علوم طبیعی (science) است. به تعبیر برخی نویسندگان معاصر همچون بدیع الزمان سعید نورسی، روی بنای هر تمدن، علم (تجربی) است. (Nursi, 2008: 270-260) از این رو، تمرکز این پژوهش بر بخش‌های ناظر به نسبت‌سنجی اسلام و علوم طبیعی و تجربی است، هرچند علوم غیرتجربی نیز، در موضوع بحث گنجانده می‌شود.

۲. الگوی تک‌عنصری و دو‌عنصری در تبیین رابطه علم و دین

ریشه بحث‌های رابطه اسلام و علم در دیدگاه سنت‌گرایان اینجاست که علم در نظرگاه سنت‌گرایی یک رشته متفاوت محسوب نمی‌شود. اساساً علم و اسلام دو مجموعه مستقل تصور نمی‌شوند تا صحبت از پیوند خارجی آنها به میان آید. سنت‌گرایان معتقدند این ویژگی بنیادین، سنت علمی اسلامی است که برآمده از درک ماهیت علم و رابطه آن با اسلام است. این ویژگی به طور ارگانیکی پدیدار شد. «و از

آنجا که سنت علمی به تمام معنا در جهان‌بینی اسلامی ریشه داشت، هرگز تصور نمی‌شد که برای ایجاد ارتباط میان این دو، نیاز به ابزار بیرونی باشد.» (اقبال، ۱۳۹۱: ۱۰۶)

سنت گرایان بر این باورند که نخستین علمی که در اسلام پدید آمد، علوم دینی بود. علمی مانند قرائت قرآن، تفسیر، حدیث و فقه که سرآمد همه علوم اسلامی است، اما این علوم دینی، موجبات سنت علمی اسلام و روشی را فراهم آوردند که سایر علوم در این چارچوب شکل گرفته و به رشد و بالندگی رسیدند. اقبال در این زمینه مینویسد:

این علوم دینی، زمینه فکری و برخی عناصر روش شناسی را که پس از آن در علوم طبیعی مورد استفاده قرار گرفتند، فراهم کردند. عناصر اصلی در این روش شناسی پیروی محض از حقیقت و عینی‌گرایی بود و شواهد عینی معتبر، ضبط جزئیات، طبقه‌بندی اطلاعات و خوش سلیقگی در طبقه‌بندی و رده‌بندی اطلاعات مورد احترام بود. تنها پس از آنکه علوم قرآنی به طور کامل مدون و نخستین مجموعه حدیث جمع‌آوری شد، سنت علمی اسلامی پا به عرصه وجود نهاد. (اقبال، ۱۳۹۱: ۲۰)

چهارچوب تحلیلی نصر، اقبال و بکار در ارائه این الگو، متفاوت از چهارچوب تحلیلی رایج در جهان مسیحیت است. مظفر اقبال در پیشگفتار کتاب «شکل‌گیری علم اسلامی» می‌نویسد که معمولاً رابطه علم و دین را با «الگوی دوعنصری» تحلیل می‌کنند. مهم‌ترین نمونه الگوی دوعنصری، کتاب «علم و دین» اثر «ایان باربور»^۱ (درگذشت: ۲۰۱۳) است که علم و دین را دو عنصر متمایز معرفی می‌کند. زمینه شکل‌گیری الگوی دوعنصری، با ظهور سنت علمی خاصی است که بعد از سده هفدهم میلادی، مفهوم علم را دستخوش تغییر داد، که به تعبیر «توماس کوهن»^۲ (درگذشت: ۱۹۹۶) منجر به انقلاب علمی گردید. ظهور این سنت علمی خاص، هر مفهومی از علم را آن طور که قبل از سده هفدهم وجود داشت، تغییر داده است. (اقبال، ۱۳۹۶: ۱۷-۱۶) از این رو، بسیاری از مورخان علم معاصر، برای فعالیت‌های علمی قبل از سده هفدهم و دوهزار سال قبل از آن، اصطلاح «فلسفه

1. Ian Graeme Barbour

2. Thomas Kuhn

طبیعی»^۱ را به کار می‌گیرند. (اقبال، ۱۳۹۶: ۱۶) از قرن هفدهم به بعد، مغرب زمین همه نیروهای فکری خود را صرف تحقیقات کمی نمود و به یک علم طبیعی دستیافته است که ثمرات آشکار آن در قلمرو فیزیکی و مادی در میان تمام ملت‌ها، که اغلب ایشان «علم» را با فنون صناعت و موارد استعمال علم یکی می‌پندارند، احترام و ارزش فراوانی ایجاد کرده است. (نصر، ۱۳۸۴: ۲۲)

گفتمان اسلام و علم با ورود علم غربی (در قرن نوزدهم) به جهان اسلام، وارد عرصه جدیدی شد که سردمداران رویکرد جدید، مستشرقین اروپایی و آمریکای شمالی بودند، و به طور طبیعی با پیش زمینه رابطه علم و دین مبتنی بر دوگانه انگاری دین و علم در فضای مسیحی، مطالعات اسلام و علم را دنبال نمودند. به تدریج ادعای فراگیر بودن این الگو (دوعنصری) شکل گرفت تا جایی که ایان باربور گفت: «این الگو، فراگیر است و میتواند برای فهم رابطه میان همه سنت‌های علمی و همه ادیان بهکار رود.» (اقبال، ۱۳۹۶: ۱۴) در حالیکه مطالعه علم‌شناسی یک تمدن در طی گذشت قرون متمادی دستخوش تغییرات، فراز و فرودها است. به طور طبیعی، الگوها نقایصی دارند که مورد نقد واقع می‌شوند، اصلاح و تکامل می‌یابند. بیشتر فیلسوفان علم موافقاند آنچه که ما اکنون علم می‌نامیم، برجستگی نیست که بتوان آن را بی‌طرفانه برای بررسی طبیعت در همه سطوح و همه تمدن‌ها به کار گرفت. (اقبال، ۱۳۹۶: ۱۵) و به طور حتم، اطلاق اصطلاح science (ساینس یا علوم تجربی) به طور یکپارچه بر علوم تمامی تمدن‌های باستان، قرون وسطی و عصر جدید، محل بحث و تأمل است. یگانه پنداشتن ادیان نیز، در تمام دوره‌ها، ناصواب است. هرچند جوهره همه ادیان آسمانی براساس معنای واحد و کلمه توحید است، از این رو نگاه یکسان به دین و علم در تمامی قرون منجر به نتایج غیرمنطقی می‌شود. بنابراین، اینکه بخواهیم الگویی واحد برای تمامی سنت‌های علمی و ادیان به‌طور فراگیر در تمام اعصار تمدن بشری ارائه کنیم، بینقص نخواهد بود.

۲-۱. معرفی و تبیین الگوی تک‌عنصری

الگوی تک‌عنصری (entity model - one) در مقابل الگوی دوعنصری (entity model - two) از جمله اصطلاحات جدید سنت‌گرایان است که به نوعی می‌توان گفت از نتایج گفتمان سنت‌گرایی در

1. Natural Philosophy.

حوزه نسبت سنجی اسلام و علم است. این اصطلاح نوپدید را برای اولین بار، مظفر اقبال پاکستانی در کتاب شکل‌گیری علم اسلامی (the making of Islamic Science) که در ۲۰۰۷ انتشارات Greenwood) در لندن به چاپ رساند به کار برده است. مظفر اقبال می‌نویسد که معمولاً رابطه علم و دین را با الگوی دوعنصری تحلیل می‌کنند. مهم‌ترین نمونه الگوی دوعنصری، کتاب «علم و دین» اثر ایان باربور است که علم و دین را دو عنصر متمایز معرفی می‌کند. اقبال، خاستگاه این الگورا مسیحیت می‌داند که به غلط در تمامی ادیان و نزد فیلسوفان علم، بسط یافته است. وی بر این باور است: «سنت اسلامی هیچ رشته‌هایی را مستقل از دیگر رشته‌ها تلقی نمی‌کند. به این دلیل، حرف ربط «و» در عبارت «اسلام و علم» نمی‌کوشد، این دو عنصر را به هم مرتبط سازد؛ بلکه در اینجا حرف ربط است.» (اقبال، ۱۳۹۶: ۱۳) به عبارتی، اقبال درصدد بیان این نکته است که علم در تمدن اسلامی (اثبات) و علم در اسلام (ثبوت) یک چیز است و دو مقوله، دو نهاد و دو عنصر، نیستند که نیازمند پیوند مصنوعی خارجی باشند.

عثمان بکار نیز، در اغلب موارد از الگوی تک‌عنصری با اصطلاح «وحدت» یاد می‌کند. وی در دو کتاب «فلسفه و تاریخ علوم اسلامی» و «طبقه بندی علوم از نظر حکمای مسلمان» به این مسأله می‌پردازد. او مینویسد:

قرآن، منبع اصلی بینش اسلامی، وحدت و یگانگی علم و دانش روحانی است. این اندیشه خود نیز، برآمده از باور به وحدت همه دانش‌هاست. این اندیشه نیز، از اصل یگانگی خداوند و بهره‌گیری از آن در زمینه دانش انسانی سرچشمه می‌گیرد. (بکار، ۱۳۸۶: ۷۲)

بنابراین، میان اسلام و علم در نظرگاه سنت‌گرایان، نوعی پیوند ذاتی وجود دارد. البته پیوند ذاتی «اسلام و علم» مبتنی بر مبانی علم‌شناختی و دین‌شناختی سنت‌گرایان است. آنها بر این باورند که علم در تمدن اسلامی از نقطه آغاز تا اعتلاء و وضعیت نهایی، بیگانه و دوگانه با اسلام نبوده است، چراکه اسلام حقیقی از منظر سنت‌گرایان ریشه در تمامی ادیان طول تاریخ دارد، لذا نصر مدعی است که تاریخ علم اسلامی به همان شکلی به علوم می‌پردازد که در سنن پیش از اسلام وجود داشته است؛ برای نمونه در سنت‌های یونانی، هندی و رومی (استنبرگ، ۱۳۹۹: ۲۲۹) بر این اساس، این پیوند ذاتی میان

علم و دین، ریشه در پیش از اسلام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دارد. با توجه به رابطه ذاتی میان خدا، انسان و طبیعت، محال است که در اسلام، طبیعت را موجودی مستقل و قائم به خود درک کنیم. به همین ترتیب، علم که کاری است سازمان یافته برای مطالعه و کشف جهان طبیعی، نمی‌تواند موجودی بیگانه فهمیده شود که به طریقی از بیرون با اسلام ارتباط یافته است. (اقبال، ۱۳۹۶: ۴۹)

می‌توان اصول کلی دیدگاه سنت‌گرایان که خروجی آن الگوی تک‌عنصری است را در چند مورد خلاصه نمود:

۱. در تمدن سنتی تمامی شاخه‌های دانش برآمده از وحدانیت الهی و هدفشان بازگشت انسان به آن است.

۲. جهان به مثابه یک کل اندام وار است که باید به مطالعه میان ساحت‌های گوناگون این کل مفروض پرداخت.

۳. علم اثباتی‌گرایانه محدود به ویژگی انحصاری است. ماحصل این می‌شود: علمی که با این پارادایم سازگاری ندارند به شبه علم بدل شوند.

۴. سنت‌های چینی، ژاپنی، هندی و اسلامی، اصول حکمی مشترکی دارند. (مثلاً علوم شرقی، طبیعت را به مثابه بخشی از یک کل بزرگتر، مورد مطالعه قرار می‌دهند.)

۵. نمادگرایی (symbolism) به عنوان راهی برای قدسی‌سازی همه چیز و به این معنا که خدا را در همه چیز ببینیم، از اصول دیدگاه‌های سنت‌گرایان است.

۶. سنت‌گرایان علم سنتی را با ویژگی‌های کیفی توصیف کرده و آن را در برابر علم مدرنی قرار می‌دهد که آن را علمی کمی می‌داند.

۷. بزرگترین مانع در برابر فهم کیهان‌شناسی و علوم سنتی، نظریه تکامل است. از نگاه او به شیوع فضایی فکری منجر شد که از جانب سکولاریسم سده نوزدهم حمایت می‌شد. (استنبرگ، ۱۳۹۹:

۳. نقد و ارزیابی الگوی تک عنصری

مفاد اصلی الگوی تک‌عنصری که سنت‌گرایان ارائه می‌کنند، یگانگی و وحدت مقام اثبات علم در تمدن اسلامی و مقام ثبوت علم در اسلام است. به عبارتی آن‌ها بر این باورند که غالب علوم در سده‌های نخستین تمدن اسلام در چارچوب جهان‌بینی علمی اسلام قرار دارد. جریان علم، بیگانه از اسلام نیست. علمی که قرآن و روایات، بیان می‌کنند همان است که در تمدن اسلامی جریان داشته است.

دیدگاه و الگوی سنت‌گرایان دارای وجوه مثبت فراوانی است. از جمله می‌توان به نکات ذیل اشاره نمود:

۱. سنت‌گرایان با ارائه الگوی تک‌عنصری و تک‌نهادی، دیدگاه منحصر به فرد و جدیدی را در موضوع رابطه اسلام و علم مطرح نموده‌اند. این الگو، صرف‌نظر از صحیح و غلط بودنش، حکایت از ظرفیت آموزه‌های دینی اسلام دارد.

۲. هدف اصلی از ارائه این الگو، مقابله و کاهش خطرات علم مدرن است. حتی اگر سنت‌گرایان در نائل آمدن به این هدف، شکست خورده باشند، لکن با طرح این دیدگاه، دریچه‌ای از معنویت در جهان علم و پژوهش، گشوده‌اند که شایسته تقدیر است. نگاه معنوی به علوم طبیعی، جهت‌داری علم و ارتباط با مابعدالطبیعه از دستاوردهای الگوی سنت‌گرایان است. (استنبرگ، ۱۳۹۹: ۲۵۶)

۳. با توجه به مبانی دین‌شناسی دیدگاه سنت‌گرایان و شناخت فراگیری که نسبت به ادیان الهی و غیرالهی دارند. الگوی سنت‌گرایان، قابل تسری و ارائه به سایر جوامع دینی است.

الگوی سنت‌گرایان هرچند به موضوع ارتباط اسلام و علم کمک زیادی نموده است و بسیاری از جوامع علمی و دانشگاهی جهان را با تاریخ علم در تمدن اسلامی، آشنا نموده است، اما با وجود این توفیقات، دارای اشکالات و ابهاماتی است که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. دیدگاه سنت‌گرایان در قالب الگوی تک‌عنصری جای می‌گیرد که به نظر می‌رسد، مقایسه عنصری علم در تمدن اسلامی و علم در اسلام، گویای کامل ارتباط و پیوند اسلام و علم نخواهد بود، نگاه عنصری در ابعاد هستی‌شناسانه و کلامی متوقف می‌گردد و فاقد پیوندهای معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه است، چراکه پیوند اسلام و علم در ساحت‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش

شناسانه تعریف می‌شود، سنت‌گرایان به پیوندهای هستی‌شناسانه اکتفا نموده و علوم تمدن اسلامی را مبتنی بر آموزه توحید می‌نگرند و خداوند را خاستگاه علم معرفی می‌کنند، در حالیکه مبانی معرفت-شناسی و روش‌شناسی آنان به مبانی علمی ارسطویی تمایل دارد و از مبانی آموزه‌های اسلامی دور می‌شود. مثل اینکه در باب روش‌شناسی سنت‌گرایان، به نظر می‌رسد: «نصر، خواسته یا ناخواسته از ورود به حوزه روش‌شناسی پرهیز کرده است. یا اهمیت آن را نشناخته، یا اینکه مسأله را به علمای روش‌شناس واگذار کرده است. در هر صورت، علم مقدس نصر، بدون روش‌شناسی ابتر است.» (ایمان و کلاته ساداتی، ۱۳۹۹: ۲۶۵) یا اینکه می‌توان گفت: «مدل نصر علیرغم تلاش‌های فراوان، هنوز متضمن روش‌شناسی خاص تولید دانش دینی نیست و از این رو، محقق را در این نقطه متوقف می‌کند و به او نمی‌آموزاند که به چه روشی باید این نوزاد تازه متولد شده را در این فرآیند پیچیده به سرانجام مطلوب خویش برساند.» (حسنی و همکاران، ۱۳۹۷: ۹۳)

۲. در الگوی تک‌عنصری سنت‌گرایان، نسبت‌سنجی همگنی میان همه علوم در تمدن اسلامی با اسلام برقرار است به تعبیر دیگر، الگوی واحدی برای همه علوم در نسبت با اسلام ارائه می‌شود. در واقع، به نوسانات علم در دوره‌های مختلف توجه نمی‌گردد، علوم در تمدن اسلامی در دوره ترجمه و دوره تألیف و طرح موضوعات علمی، همسان نیستند. بنابراین، اگر بخواهیم الگویی واحد برای تمامی علوم در دوره‌های گوناگون علم در تمدن اسلامی ارائه کنیم، ناصواب است، (موسوی و همکاران، ۱۴۰۱: ۵۰-۲۷) چراکه نگاه همگن به مسأله علم در دوره‌های مختلف، همان مسیری است که ایان باربور پیش گرفت. ایان باربور گفت: «این الگو فراگیر است و میتواند برای فهم رابطه میان همه سنت‌های علمی و همه ادیان به کار رود.» (اقبال، ۱۳۹۶: ۱۴) در حالیکه مطالعه علم‌شناسی یک تمدن در طی گذشت قرون متمادی دستخوش تغییرات، فراز و فرودها است. به طور طبیعی الگوها نقایصی دارد که مورد نقد واقع می‌شوند، اصلاح و تکامل می‌یابند. به طور حتم، اطلاق اصطلاح «ساینس» به طور یکپارچه بر علوم تمامی تمدن‌های باستان، قرون وسطی و عصر جدید، محل بحث و تأمل است، بنابراین، می‌توان نگاه سنت‌گرایان به رابطه اسلام و علم در قالب الگوی تک‌عنصری را به عنوان یک دیدگاه یکنواخت بدون در نظر گرفتن فراز و فرودهای جریان علم و بدون لحاظ تقسیمات علوم قلمداد نمود، زیرا در آثار نصر، مظفر اقبال و عثمان بکار، تنها به مصادیقی بر می‌خوریم که

حکایت از یکسان انگاری علوم تمدن اسلامی با مفهوم علم در اسلام دارد، و این سؤال باقی می‌ماند که آیا می‌توان تطورات علوم را نادیده گرفت؟ و با یک نگاه کل نگر، علوم طبیعی و غیرطبیعی را با علم در اسلام یکسان تلقی نمود.

۳. الگوی سنت‌گرایان از شواهد و مستندات کافی برخوردار نیست. مقصود مستنداتی است که حکایت از تأثیر اسلام بر علوم در تمدن اسلامی داشته باشد. اینکه بگوییم دانشمندانی بزرگ همچون ابن هیثم در نورشناسی و رازی و ابن سینا در پزشکی و خوارزمی در ریاضیات، ابداعاتی داشته‌اند و جریان علوم را پیش برده‌اند، به شکل‌گیری علم اسلامی کمک نخواهد کرد و برای پیوند علوم و جهان‌بینی قرآنی کفایت نمی‌کند، بلکه می‌بایست شواهدی ارائه شود که مثلاً دانشمندان مسلمان در ابداع موضوعات علمی، گزاره‌ها و مسأله‌های علمی، متأثر از جهان‌بینی قرآنی بوده‌اند.

۴. در بسیاری موارد، خاستگاه علوم طبیعی که اسلامی می‌دانند به اسلام (قرآن و سنت) منتهی نمی‌گردد. هرچند در مباحث دین‌شناسی، گفته شد که مراد سنت‌گرایان از اسلام، اعم از دین پیامبر خاتم (ص) است، اما الگوی آنها جای بحث و گفتگو دارد.

۵. الگوی سنت‌گرایان بیش از هرچیز در سایه عرفان و حکمت، معنا می‌شود و از طرفی، خود آنها دستیابی به حقیقت را برای همگان میسر نمی‌دانند. سنت‌گرایان، حوزه علوم نظری را با درک شهودی و عرفانی مرتبط می‌دانند، اما تبیین درک شهودی را وانهاده و به کلی گویی بسنده می‌کنند.

۶. الگوی سنت‌گرایان هرچند میل به وحدت، یگانگی و یکپارچه‌بینی دارد به گونه‌ای که علوم را یکپارچه می‌بیند، ماهیت دین را توحیدی می‌داند و از این رهگذر، مفاهیمی چون حکمت خالده یا جاویدان را خلق می‌کنند، اما الگوی سنت‌گرایان بیش از آنکه یگانگی را افاده کند دربردارنده نوعی سنتتیک^۱ و وحدت ترکیبی (و مصنوعی) است. (جعفری، ۱۳۸۵: ۵۵۸) بدین معنا که اسلام و علم در نگاه سنت‌گرایان به طور مصنوعی، یکسان قلمداد شده‌اند و پیوند طبیعی و ارگانیک ندارند.

البته نباید میان مقام ثبوت علم در اسلام با مقام اثبات آن خلط نمود. بدین معنا که ظرفیت متون دینی در مرحله ثبوت بسیار بالاست. در واقع، جهت ارائه الگوی ارتباطی اسلام و علم، بحث به دو بخش تقسیم می‌گردد. یک بخش اینکه متون دینی (قرآن و روایات) تا چه اندازه، ساحت‌های علوم طبیعی را

1. Synthetic.

بیان نموده‌اند و ظرفیت بهره‌برداری دارند. بخش دوم اینکه دانشمندان مسلمان تا کجا توانسته‌اند از این ظرفیت بهره‌برداری کنند؟ تحقیق ما در نسبت‌سنجی ارتباط اسلام و علم در بررسی این نقطه دوم است. تا چه میزان جریان علم در تمدن اسلامی با علم مقام بایسته در اسلام (ثبوت) همگرا و همداستان است؟ در این نقطه دو دیدگاه حداکثری و حداقلی و البته دیدگاه‌هایی میان این دو، وجود دارد. سنت‌گرایان با نگاه حداکثری قائل به تطابق غالب علوم دوران اسلامی با متون اسلامی‌اند و در مقابل طیف گسترده‌ای از نویسندگان تاریخ علم قائلند: هرچند رابطه‌ای میان اسلام و علوم تمدن اسلامی بوده است اما در حد اینکه اسلام برای اموراتی از قبیل ارث، تعیین قبله، رؤیت هلال، اوقات شرعی و... نیازمند علوم بوده است. به گونه‌ای که این موضوعات جدید را طرح نموده و علوم به حل مسأله آنها کمک کرده‌اند. البته متون اسلامی در مقام تحریرص به علم و دانایی، بسیار فعال، ظاهر گشته‌اند، اما نمی‌توان پذیرفت که علوم تمدن اسلامی در سیطره روح اسلامی حاکم بر آن شکل گرفته است و قرآن سرچشمه علوم تمدن اسلامی است آن گونه که سنت‌گرایان باور دارند.

مسأله این است که علوم در تمدن اسلامی در چه سطحی با متون اسلامی و اعتقادات اسلامی مرتبط بوده است؟

(الف) تشویق و تحریرص به علم آموزی (ثواب اخروی و...)

(ب) تیمن و تبرک به آیات و روایات در ابتدای کتب (گمینی و کیقبادی، ۱۳۹۶: ۱۴۱-۱۴۰)

(ج) در طراحی موضوعات و مسأله‌ها

(د) در حل مسأله‌ها و...

تقلیل‌گرایان معتقدند معمولاً دانشمندان نسبت به متون دینی و اسلامی بی‌تفاوت بوده‌اند و کار علمی خود را انجام می‌دادند و یا اینکه در حد تبرک و تیمن از آیات، بهره‌مند بودند و نهایتاً در طراحی موضوعات و مسأله‌ها با متون اسلامی همراهی می‌نمودند. به طور مثال ابن یونس در مقدمه زیج حاکمی می‌گوید:

پس بنگر این مرد دانا به عظمت قدرت و تمام حکمت مشهود در وسعت
آسمان‌ها و تعداد و نیکویی وضع آنها و اختلاف مراکز افلاک و اختلاف
اندازه‌های ستارگان و نورهای ساطع شده از آنها و تفاوت فواصل آنها از مرکز زمین

و نزدیکی بعضی و دوری بعضی دیگر از آنها و اختلاف مسیر آنها در سرعت و کندی و طول و عرض آنها و اینکه علامت و نشانه حکمت بالغه خداوند حکیم علیم هستند و چون ستارگان با احکام شرع در شناخت اوقات نماز و طلوع فجر، که غذا و شراب را بر روزه دار حرام می کند... و شناخت اوقات کسوف برای نماز و سمت کعبه... در اوایل ماه ها و شناخت روزها وقتی که در آن شک باشد و زمان کشاورزی و لقاح درختان و میوه دادن و شناخت سمت مکانی از مکانی و راه یابی در گمراهی مرتبط است... پس اصحاب ممتحن رصد کردند... چون در کار اهل علم پیش از خود مثل ارشمیدس و ابرخس و بطلمیوس خلل یافته بودند. (گمینی و کیقبادی، ۱۳۹۶: ۱۴۱-۱۴۰)

با توجه به نکاتی که بیان شد، نگارنده معتقد است، هردو طیف دیدگاه (سنت گرایان و تقلیل گرایان) از مدار واقع بینی به دور هستند؛ سنت گرایان با نگاه های ذوقی و عرفانی به جهان و علوم، همه علوم تمدن اسلامی را یکپارچه و در خدمت اسلام می دانند و در مقابل تقلیل گرایان، اسلام را صرفاً مشوق علم آموزی و بی ارتباط با علوم طبیعی قلمداد می کنند. دیدگاه صواب در میانه این دو دیدگاه، با نظر افکندن دقیق به متون اسلامی در درجه اول و همچنین، قرائن یقین آور پیرامون علوم تمدن اسلامی در درجه دوم است. در واقع، الگوی جایگزین این پژوهش، حاصل نظر افکندن به اشکالات سنت گرایان در مرحله اول و همچنین، ایرادات تقلیل گرایان در مرحله دوم است. خلاصه دیدگاه و الگوی سنت گرایان، این همانی، وحدت، یگانگی و تک عنصری بودن است و در مقابل آنها، دیدگاه تقلیل گرایان مبتنی بر تباین و دوگانگی است.

اگر با چشم واقع نگر به ظرفیت متون اسلامی در رابطه با علوم طبیعی بنگریم به ظرفیت حقیقی اسلام در این زمینه دست خواهیم یافت؛ هنگامی که کتاب اسلام یعنی قرآن را ملاحظه کنیم، ورود حداکثری به طبیعت و علوم طبیعی دارد؛ زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، ماه، کوه ها، حیوانات (خزندگان، پرندگان، چرندگان، آبزیان و...)، اعضاء و جوارح انسان و حیوانات، زراعت، باران، آب ها، میوه ها، محصولات کشاورزی، فلزات، جاذبه زمین، حرکت خورشید و زمین و... مورد مطالعه قرآن است. برآستی اگر قرآن نظری به علوم طبیعی نداشت این همه توجه دادن انسان به علوم طبیعی چه معنا دارد؟

ممکن است کسی بگوید قرآن از اینها نام برده که نشانه‌های خدا را دریابیم، در پاسخ می‌گوییم قرآن برای علوم طبیعی ماهیت تسخیری قائل است. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ: آیا ندیده‌ای که خدا آنچه را در زمین است به نفع شما رام گردانید.» (حج: ۶۵)

بنابراین، اولاً قرآن به علوم طبیعی و بهره‌برداری از آن (ماهیت استخدایی)، توجه ویژه دارد. ثانیاً درجه ارتقای انسان را با علم وی، مقرون نموده است. «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِير: خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.» (مجادله: ۱۱)

ثالثاً قرآن، روح حقیقت جویی را در میان مسلمانان دمیده است، روح آزاداندیشی و حریت فکری که قرآن ترویج نموده است، بالاتر از مسأله تشویق و تحریص به علم است. قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَاب: به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان» (زمر: ۱۸)

رابعاً قرآن ارائه روش علمی دارد، اینکه بارها در قرآن سخنان منکران ذکر می‌شود و پاسخ داده می‌شود به ما می‌گوید، سخن مخالف را باید شنید و تحلیل کرد. قرآن روش استقراء و روش قیاسی را به رسمیت می‌شناسد. قرآن انسان را به تکرار مشاهده تجربی سوق می‌دهد. «فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ: باز بنگر، آیا خلل [و نقصانی] می‌بینی؟» (ملک: ۳) «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ: باز دوباره بنگر» (ملک: ۴)

جالب آنکه قرآن در روش مشاهدات تجربی، خط‌اندازی آن را گوشزد می‌کند. «و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ ثَمَرٌ مَّرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ: و کوهها را می‌بینی [و] می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکتند. [این] صُنِعِ خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است.» (نمل: ۸۸)

بنابراین، اگر کسی، قرآن را مورد سؤال قرار دهد که چرا ماهیت علم را ارائه نکرده‌ای قرآن در جواب می‌گوید: ارائه داده‌ام. اگر بپرسد چرا به علم‌آموزی تشویق نکردی، می‌گوید: تشویق کرده‌ام. اگر بپرسد چرا روش ارائه ننمودی: می‌گوید: روش هم ارائه دادم. بنابراین، ظرفیت قرآن در ارائه برنامه علوم

طبیعی فراتر از تصور تقلیل‌گرایان است، اما اینکه دانشمندان تمدن اسلامی تا چه اندازه توانسته‌اند در این مسیر گام بردارند؟ سخن دیگری است.

علاوه بر این موارد، قرآن پیرامون روابط انسان‌ها سخن گفته، همچنین، روابط اقتصادی که پیش از اسلام هم بوده است، سازماندهی نموده است. پیرامون روابط بین‌الملل، محیط زیست، حقوق انسان‌ها و نژادهای مختلف سخن گفته است. قرآن دریچه‌های دانش غیرقابل دسترس علوم تجربی را گشوده است. پیرامون مسائل فراطبیعی سخن گفته اینها همه حکایت از گستره کمی علوم نزد قرآن دارد. بنابراین، حضور متون دینی در دنیای علم یک حضور تمام‌عیار، پارادایمی است. برنامه علمی قرآن جامع علوم طبیعی، علوم انسانی و علوم فراطبیعی است، حال اینکه دانشمندان و علوم تمدن اسلامی چه نسبتی با علم در اسلام داشته‌اند چقدر از قرآن بهره برده‌اند آیا در حد تحریص و تشویق استفاده نموده‌اند؟ مقام دیگری از بحث است.

البته انصاف این است که چه بسا، بسیاری از بیان آیات و روایات در ابتدای کتب علوم طبیعی از بابت کسب وجه و هویت یابی برای علوم طبیعی و دانشمندان آن علوم بوده است. گمینی در این باب می‌گوید:

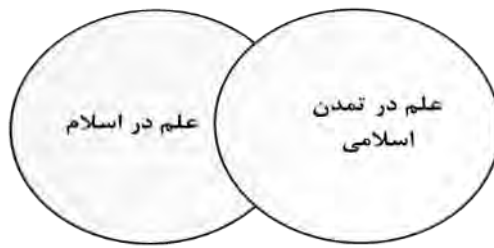
البته نباید تصور کرد که تنها انگیزه منجمانی چون ابن یونس عبرت‌گرفتن از آیات الهی و حل مسائل اوقات شرعی بوده است. انگیزه فعالیت‌های علمی، علاوه بر اینها، می‌تواند علاقه به خود دانش و یا فواید اجتماعی و اقتصادی آن باشد، اما ابن یونس در اینجا احتمالاً به دلیل اینکه صدای منکران و بدخواهان را کم کند، انگیزه‌های دینی خود را نیز، در قالب این آیات نشان می‌دهد (گمینی و کیقبادی،

(۱۳۹۶: ۱۴۰)

اما به طور کلی عملکرد جریان علوم در تمدن اسلامی، یک حرکت ثابت و بدون تغییر نیست. در دوره‌ای مثل قرن دوم و سوم، صرفاً به ترجمه متون علوم طبیعی پرداخته شده است، اما در قرن‌های چهارم به بعد، فعالیت‌های طراحی و تولید علم، سامان یافته است. این دیدگاه توسط جمعی از مستشرقین و مورخان علم تأیید شده است، تا آنجا که حتی تحولات دوره رنسانس را مرهون فرهنگ و متون اسلامی می‌دانند.

از جمله مونتگمری وات^۱ (درگذشت: ۲۰۰۶) نوشته است: «علم و فلسفه اروپا بدون کمک گرفتن از فرهنگ اسلام، توسعه نمی‌یافت. مسلمانان فقط انتقال دهنده افکار یونانی نبودند، بلکه به عنوان حاملین اصیل هم تعلیم دادند و هم توسعه دادند». (وات، ۱۳۸۹: ۸۱).

اگر به دیده واقع‌نگری، نسبت متون اسلامی و علوم در تمدن اسلامی را بررسی کنیم فی‌الجمله، و به‌طور موردی می‌توان وحدت علوم تمدن اسلامی و علم در اسلام را جستجو و پیدا نمود. این وحدت در علوم انسانی (مثل فلسفه، اقتصاد، سیاست و...) حداکثری، در علوم طبیعی (مثل طب، نجوم) حداقلی بوده است. به طور نمونه، علم طب در تمدن اسلامی، هرچند شاکله آن با نقد کتاب‌های جالینوس و بقراط در تمدن اسلامی، تکوین یافت. صرف‌نظر از درست و غلط بودن آن، با دستورات بهداشتی و طبی متون اسلامی همگرا بوده است. در اینجا درصدد بحث از عنوان «طب اسلامی» نیستیم، اما فی‌الجمله، می‌دانیم متون اسلامی، نسبت به خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها، پرهیزها دستوراتی ارائه نموده است که در شکل‌گیری نظام طب قرن‌های چهارم به بعد، مؤثر بوده‌اند. قرآن با بیان مفاهیم، شفاء، مرض، درد، مراحل خلقت، پدیدآمدن همه اشیاء از آب، پرهیز از خوراکی‌های مضر، به حوزه علم پزشکی ورود داشته است، هرچند گسترش و توسعه این علم را برعهده پزشکان و دانش تجربی نهاده است، اما پرداختن قرآن و روایات به مسأله طب، حکایت از اهمیت سلامت جسم در متون اسلامی دارد. مثلاً قرآن در مورد مدت زمان بارداری و شیر کودک می‌فرماید: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا: و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.» (احقاف: ۱۵) این آیه کریمه، این مفهوم پزشکی را القاء می‌کند که حداقل دوران بارداری در شش ماه است و دوران شیردهی بیش از دوسال ادامه نیابد. جالب آنکه هیچ یک از آیات پزشکی، در فراز و فرود دانش پزشکی، مورد مناقشه واقع نگشته است. بر این پایه، نمی‌توان ورود قرآن و روایات را به طب مورد انکار قرار داد. اما با مطالعه آثار پزشکان مسلمان قرن‌های چهارم تا دهم در می‌یابیم دستورات هرچند مختصر طبی قرآن (بهره‌مندی از داروهای طبیعی مثل عسل و گیاهان دارویی) و روایات (مثل اهمیت حجامت و خوراکی‌ها و میوه‌ها) مورد اهتمام پزشکان مسلمان بوده است.



تصویر رابطه علم در اسلام و علوم در تمدن اسلامی

۴. نتیجه گیری

این پژوهش با واکاوی الگوی تک‌عنصری سنت‌گرایان در نسبت‌سنجی اسلام و علم، به چالش‌های بنیادینی در فهم رابطه این دو حوزه دست یافته است. در نگاهی کلان، ادعای وحدت ارگانیک میان علوم تمدن اسلامی و علم اسلامی، هرچند از جهت نظری جذاب و انسجام‌بخش به نظر می‌رسد: در مواجهه با شواهد تاریخی با مشکلاتی روبرو می‌شود. تحلیل محتوایی آثار دانشمندان مسلمان نشان می‌دهد که اگرچه تأثیرات جهان‌بینی اسلامی در شکل‌گیری برخی مفاهیم علمی قابل ردیابی است، اما نمی‌توان تمامی دستاوردهای علمی تمدن اسلامی را برآمده از متون دینی دانست.

از سوی دیگر، نگاه تک‌بعدی سنت‌گرایان به مقوله علم، موجب غفلت از تنوع روش‌شناختی در علوم دوره اسلامی شده است، در حالی که برخی علوم مانند نجوم و طب به دلایل کاربردی با احکام شرعی پیوند خورده بودند، بسیاری از شاخه‌های علمی دیگر مسیر مستقل‌تری را طی کرده‌اند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که نمی‌توان با یک الگوی ثابت به تحلیل تمامی علوم در تمدن اسلامی پرداخت. نکته حائز اهمیت دیگر، تحول تاریخی رابطه علم و اسلام است. تأثیرپذیری علوم از اسلام در دوره‌های مختلف، از ترجمه تا نوآوری‌های علمی، شدت و ضعف داشته است. این نوسان تاریخی، ادعای وحدت ثابت و تغییرناپذیر را با تردید مواجه می‌سازد. به طور کلی باید گفت سنت‌گرایان با رویکرد کلامی به مسأله علم در تمدن اسلامی می‌نگرند و خوانش آنان از موضوع علم، متأثر از مابعدالطبیعه و متافیزیک، شکل گرفته است. طبیعتاً این نوع رویکرد به جهان، انسان و علم، دارای لوازم خاصی است، که مهم‌ترین آنها عبارتند از: کلی‌گرایی، کیفی‌گرایی، وحدت‌گرایی و در مجموع، به‌نظر می‌رسد: برای فهم دقیق‌تر این رابطه، نیازمند الگوهایی پویاتر و چندبعدی هستیم که هم به زمینه‌های تاریخی توجه

داشته باشند و هم تنوع رشته‌های علمی را مدنظر قرار دهند. چنین رویکردی می‌تواند هم از افراط سنت‌گرایان و هم از تفریط تقلیل‌گرایان فاصله بگیرد و تصویری متوازن از این رابطه پیچیده ارائه دهد به نظر می‌رسد: الگوی مناسب جهت مطالعه نسبت سنجی موضوع اسلام و علم، الگوی مؤلفه‌ای است که به بررسی رابطه اسلام و علم در سطوح مبانی، مفاهیم، گزاره‌ها، مسائل و نظریه‌ها می‌پردازد و نهایتاً از وحدت نسبی اسلام و علم حکایت دارد.

کتابنامه

قرآن کریم.

استنبرگ، لیف (۱۳۹۹). اسلامی سازی دانش، گروه مترجمان (محمدرضا قائمی نیک و همکاران)، قم، بوستان کتاب.

اقبال، مظفر (۱۳۹۱). اسلام و علم، ترجمه فرشته ناصری و علی آخیشنی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

اقبال، مظفر (۱۳۹۶). شکل‌گیری علم اسلامی، ترجمه محمدرضا قائمی نیک و دیگران، تهران، ترجمان. ایمان، محمدتقی، کلاته ساداتی، احمد (۱۳۹۹). روش‌شناسی علوم اسلامی نزد اندیشمندان مسلمان، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۹). جستارهایی نظری در اسلام تمدنی (مجموعه مقالات)، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

بستان، حسین (۱۳۹۱). گامی به سوی علم دینی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ج ۱.

بکار، عثمان (۱۳۸۶). تاریخ و فلسفه اسلامی، ترجمه محمدرضا مصباحی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

جعفری، محمدتقی (۱۳۸۵). فلسفه دین، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

چالمرز، آلن اف (۱۳۹۰). چیستی علم، درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران، سمت.

خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۲). در جستجوی علوم انسانی اسلامی، قم، نشر معارف، ج ۱.

حسینی، سید حمیدرضا، علیپور، مهدی، موحدابطحی (۱۳۹۷). علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات، قم، حوزه و دانشگاه.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۳.

سوربن، ورنر و تانکارد، جیمز (۱۳۸۶). نظریه‌های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

عمید، حسن (۱۳۷۹). فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر، ج ۱.

فرزندی، عباسعلی و ترکاشوند، سینا (۱۳۹۹). واکاوی مفاهیم الگو، نظریه، منظومه، مکتب و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، تهران، پژوهشگاه عالی ملی دفاع.

گمینی، امیرمحمد و کیقبادی، فاطمه (۱۳۹۶). «آیا علوم طبیعی در تمدن اسلامی برگرفته از اسلام بود؟ نقد و بررسی کتاب شکل‌گیری علم اسلامی»، نقد کتاب کلام فلسفه عرفان، ش ۱۵-۱۶، صص ۱۵۶-۱۳۹.

مفتخری، حسین (۱۳۹۰). مبانی علم تاریخ، تهران، سمت.

موسوی، سید رضا و میرمحمدی، ضیاءالدین و الهی تبار، علی (۱۴۰۱). «نوسان تأثیر اسلام بر علم در تمدن اسلامی»، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۴۹، صص ۵۰-۲۷.

DOR: 20.1001.1.22520538.1401.13.49.2.6_

نصر، سیدحسین (۱۳۸۴). علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، علمی فرهنگی.

وات، مونتگمری (۱۳۸۹). تأثیر اسلام بر اروپای قرون وسطی، ترجمه حسین عبدالمحمدی، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).

Longman Advanced American Dictionary (1385 A.H). Tehran, Salman Farsi.

Nursi, Bediuzzaman(2008). Words: From: the Risale-i Nur Collection, Translated by Sukran Vahide, Istanbul, Sozler Nesriyat.

Nasr, S, H. (2010). In Search of the Sacred, A Conversation with Seyed Hossein Nasr on His Life and Thouht, Praeger Pub.